

وای بر دردی که در دل بماند که اگر گفته نشود، می‌شود درد و اگر گفته شود می‌شود درد بی‌درمان اما برای ما مرهمی است که غربت دل‌مان را فریاد می‌زند، چرا که هنوز تازه یک سال از حادثه تروریستی شاهچراغ می‌گذشت؛ چند وقتی بود که داغ مادر و بی‌برادری را در دل کوچکم داشتم که حادثه تروریستی کرمان داغ تو خواهر نداشته‌ام را هم بر آن افزود. شرمنده‌ام دختر کاپشن صورتی که آنقدر غریب و با ناز رفتی که داغ اینکه حتی نامت را هم بدانیم بر دل‌مان گذاشتی و رفتی؛ آری! اینگونه رفتن‌ها سزاوار خوبان و پاکانی چون شماست. مگر می‌شود در روزی که روز خانم بی‌مزار است با نام و نشان رفت؟

دختر کاپشن صورتی، خواهر کوچکم، به خدا سوگند که می‌دانم راحت جان تسلیم کردی، چرا که آغوش خانم فاطمه زهرا(س) برایت باز بود. همیشه باید به حال جان دادن شهدا غبطه بخوریم، چرا که شما در دامن خانم جان دادید و پدران شهید ما سر بر دامن ارباب‌شان امام حسین(ع) می‌گذاشتند و خندان می‌رفتند.

ای تاریخ! قلمت بشکند اگر ننویسی همان‌ها که داغ بی‌پدری بر دل ما گذاشتند، همان‌ها بودند که داغ دخترهای کاپشن صورتی بر دل پدران‌شان گذاشتند. آنهایی که با حرف‌های‌شان نیش به دل و جگر ما خانواده شهدا می‌زدند، فهمیدند چرا پدران ما رفتن سوریه و با داعش جنگیدند. دیدید اگر پدران ما نرفته بودند چه می‌شد؟ آرامش زیارت مرد میدان و جای این میزبانی با صدای ناخراشی شد دود، آتش و بدن‌های تکه‌تکه؛ آری! شما تیر ندیده بودید، شما صدای ناله‌های زن و مرد و بچه‌های غرق در خون ندیده بودید، چرا که در سرزمینی زندگی می‌کنید که امنیتش را پدران شهید ما به ارمغان آورده‌اند.

دختر کاپشن صورتی! بدان که روز مادر ما از آن روزی که تو آسمانی شدی به یادماندنی‌تر شد.

هر وقت روز مادر شد به یاد دختر کاپشن صورتی بی‌گناه می‌افتم و به خودم قول می‌دهم دشمن تو را دشمن خود بدانم و در راه ولایت و حاج‌قاسم، راهی که تو در مسیر رسیدن به حاج‌قاسم بودی، محکم‌تر قدم بردارم تا خار چشم دشمنت باشم.

خواهرم، دختر کاپشن صورتی، راحت بخواب، چرا که ما صدای تو و همراهان شهیدت هستیم. بگذار اغیار هرگز در نیابند این قلب‌های ما از چه اشتیاق و شور و نشاطی مالا مال است و سر ما در هوای کدامین یار، خود را از پا نمی‌شناسد.

شعر درباره کاپشن صورتی که سروده شده  
می‌گفت: کسی کودک دل‌بند مرا  
با کاپشنی که صورتی بود ندید؟

یک غنچهٔ نشکفتهٔ پریز شده را  
یک دختر گوشواره قلبی و سفید؟

آلله من بای ذنب قتلث؟  
ای حرمله‌های بی‌شرف، رذل و پلید

می‌زد به سر و سینه که ناگاه زعرش  
با گویش دلش ندایی از غیب شنید:

دردانهٔ تو خفته در آغوش حسین  
شد مثل علی‌اصغر شش‌ماهه شهید

مهمان ملائک است «ریحانه» تو  
فرزند تو را خدای فرزند خرید

اندوه و غم از دلش برون رفت و سپس  
بر روی لبش غنچهٔ لبخند دمید:

شد عاقبت کودک من ختم به خیر  
ما را به شفاعتش امید است امید

شد ایل و تبارم همه تقدیم حسین  
دردانهٔ من فدای سردار رشید...